



وی‌یرایش و تلخیص دکتر محمد طیبیان

ای فرزند، این مطلب بیش از دو هزار سال پیش نوشته شده در حکمت حکومت داری و قانون طلبی، اما در جوامع و تاریخ چنین نبوده و رسم کردار اکثر موارد متفاوت بوده است، لکن کمتر کسی را می‌توان یافت که در ستایش ستم و توجیه آن مطلب نوشته باشد و توجیه کرده باشد، مگر برخی افراد از جوامع شرقی. یکی از معدود نمونه‌ها که گفته آمده مربوط به همان حدود محدوده زمانی، یعنی حدود قرن سوم میلادی بوده باشد به یک گمان در زمان اردشیر بابکان، که موبد موبدان به نام «تنسر» رساله‌ای نوشت به ظاهر به عنوان پاسخ به «گشنسب شاه» طبرستان که او نسبت به ظلم و بی‌داد و خونریزی اردشیر بابکان شکایت کرده بود و از موبد مشهورت همی خواسته. موبد در رساله‌ای که به «نامه تنسر» مشهور بودی خونریزی‌های اردشیر بابکان را عین عدالت دانستی و اینکه اموال مردم را مصادره همی کردی را نیز چنین توجیه کردی که اموال مردم بد کار و یاغی و بد دین را می‌ستانند و با اموال مردم درست و مطیع کاری ندارد. در پاسخ به اینکه چرا طبقات اجتماعی را اردشیر بسته کرده و جامعه را به طبقات مختلف و جدا تقسیم نموده، چنانکه اگر جوانی از طبقه کارگر و کشاورز بخواهد سواد آموزد بایستی به مرگ محکوم شود (چون این امتیاز مربوط به طبقه دبیر و بالاتر بود). تنسر این گونه اعمال را نیز توجیه می‌کند، بر این نمط که هر طبقه بهتر است جایگاه خود را دانستی تا نظم برقرار شندی و هر طبقه بدانستی از طبقه برتر از خود بایستی تبعیت کردی و مطیع بودی و کسی شایسته نبودی به مقامات بالا چشم داشتی تا کسی هم از اشراف به فکر سلطنت نیفتادی. البته برخی از تاریخ‌نگاران آن متن را رساله‌ای جعلی مربوط به زمان انوشیروان می‌دانند که برای توجیه جنایات او و پاس‌خوگی به منتقدان به زبان مکاتبه و منسوب به عصر اردشیر نوشته شده بودی و خلاصه در این رساله تنسر هر چه از جور و ستم و خود کامگی و هوسرانی شهریار است را عین داد و عدل قلمداد کردی و مدعی را دعوت به تمکین و اطاعت نمودی. این رساله نیز توسط همان ابن مقفع مبرور از زبان پهلوی به عربی ترجمه شد و خود او نیز نتیجه رفتار خود کامه و جنون امیز حاکمی دیگر را دیدی وقتی به حکم منصور خلیفه داخل تنور انداخته شدی و بی جهت فریاد زدی که گناه من چیست؟



طی هزاران سال در این موارد بسیار نوشته شده و سخن حکمت و غیر آن بسیار گفته شده و کسی که در کار اداری و دیوان‌سالاری است، آنچه باید به عنوان آرمان بداند و آنچه باید به عنوان واقعیت ببیند را باید که به روشنی و بدون شبهه در نظر داشته‌واز هم جدا نگه دارد و لیکن سخن گفتن و حرف‌زیادت زدن همان گونه که در فصول قبل گفته شد بایستی موقوف گردد. جهد در این مسیر معطوف که تاسر حدامکان سایر مجاری موجود و ممکن برای جاری شدن عدل خاکروبی شده و از مسیر جاری شدن ظلم کناره گیری گردد، بر حسب دانش و بینش ناشی از تجرت گذشتگان و همگنان با درایت.

**در مقال فهم روح قانون**

ای فرزند بدان که در کار هر اهل اداره و دفتر آنچه که روش و منش و چگونگی را تعیین می‌کند، قانون است و هر اهل این حرفه باید که قانون حیطة کار خود نیک بداند و به آن تسلط داشته باشد، چه یک قانون نیکو و چه غیر آن باشد. در این مورد نیز بدان که خودنمایی اسباب در درس بودی و غیر ضرور، ولی دانش بس ضروری بودی و دافع شر.

القصه گویند که در سرزمین دوری و در اعصار ماضی زعمی سخت با زعامت و ریسیسی بسیار با کرامت و مقامی به مراتب ذی حرمت، مذبذبی با پیشکاری داشتی از طبقه دفتری و این پیشکار، کار آن رئیس همی راست کردی و فرمان بردی. هر چه زعمی و الا مقدار بگفتی بالفور انجام دادی و از چشوه عامه هر چه فرمودی هر هینه کردی و در مال عمومی هر چه فرمودی تصرف نمودی و طبق فرمایش بدل و بخشش هانمودی، کارها را جتی کردی و فرمان بردی به اطاعت و بسختی و گفتنی و پرسش نکردی به چگونگی و چرایی. چرا که پرسش و خیره چشمی را مناسب رسم اطاعت و چاکری ندانستی.

ادامه دارد...



موسسه مطالعات سیاسی-اقتصادی پرش، درس گفتارهای پاییزی خود را در بخش‌های مختلف اعلام کرده است. گفتارهایی درباره تاریخ جهان، تفکر رهایی با و بدون مارکس، ادوارد ماسو و سعید گفتمان استعمار، فلسفه حقوق عصر روشنگری و اسطوره‌های فریاد؛ ادیبوس در چهار پرده از مهم‌ترین دروسی است که در این جلسات ارائه می‌شود. حسن مرتضوی، پرویز صداقت، جواد طباطبایی، مرادفرهادپور، حمیدعبدالانو و صالح نجفی از جمله اساتیدی هستند که در این جلسات به ارائه و طرح درس در حوزه‌های فلسفه و پرش می‌پردازند. موسسه مطالعات سیاسی اقتصادی پرش، موسسه‌ای

**فعالیت پاییزی موسسه پرش**

غیردولتی است که به برگزاری سمینارها و کلاس‌های آزاد در حوزه علوم انسانی و اجتماعی می‌پردازد و یکی از نهادهایی است که در سال‌های اخیر در زمینه علوم انسانی فعالیت می‌کند. فعالیت این موسسه حوزه‌های گوناگونی را در برمی‌گیرد و در دوره‌های مختلف، اساتید گوناگونی با آرا و عقاید گوناگون به ارائه درس در این موسسه پرداخته‌اند. حضور طیف‌های متنوع فکری و فلسفی بارویکردهای متفاوت و حتی متعارض یکی از وجوه و خط‌مشی‌های اصلی این موسسه به شمار می‌آید. علاقه‌مندان برای ثبت‌نام در جلسات پاییزی این موسسه می‌توانند به سایت پرش مراجعه کنند.

**رضا منصور، فیزیکدان و استاد دانشگاه صنعتی شریف در گفت‌وگو با ستاره صبح؛**

**لازمه نقد دنیای مدرن، درک آن است**



امیر حاجی صادقی

**گفت‌وگو**

اشاره: رضا منصوروی فیزیکدان و رییس چند دوره انجمن فیزیک ایران بوده است. وی در سال ۱۳۵۱ از دانشگاه وین دکتری نجوم دریافت کرد و در سال ۱۳۵۸ به ایران بازگشت و به عضویت هیات علمی دانشگاه صنعتی شریف درآمد. او یکی از بنیانگذاران پژوهشگاه دانش‌های بنیادی و همچنین مرکز تحصیلات تکمیلی در علوم پایه زنجان است. از جمله فعالیت‌های پرشمار او می‌توان به معاونت پژوهشی مصطفی معین در وزارت علوم و همکاری با فرهنگستان زبان و ادب نام برد. او اکنون استاد دانشگاه صنعتی شریف و مدیر مسئول مجله نجوم است. از آثار او می‌توان به توسعه علمی ایران، ایران ۱۴۲۷ و ایران را چه کنیم اشاره کرد.

**ترویج علم از نیازهای کشور ماست، شما که در معاونت پژوهشی وزارت علوم و انجمن ترویج علم مسئولیت داشتید، درباره راهکارهای ترویج علم در ایران بگویید.**

به نظر من در بحث ترویج علم باید به دو موضوع اشاره کرد: نخست اینکه چه تعریفی از ترویج علم داریم و دوم اینکه کشور چه نیازی به ترویج علم دارد. ایرانیان از دیرباز به علم علاقه‌مند بوده‌اند، منتهی مشکل این جا است که تصور اشتباهی از علم در جامعه ما وجود دارد. ترویج علم این نیست که اطلاعات علمی را به خورد مردم بدهیم، مهم این است که به مردم یاد بدهیم علمی فکر کنند. اطلاعات به هر حال در جامعه پخش می‌شود و مردم آن را جذب می‌کنند، ولی مهم این است که مردم علمی فکر کنند، علمی رفتار کنند و علمی زندگی کنند. مثلاً دانشگاه‌ها باید دیدگاه در کشور ما ارائه‌اندازی شد که آخرین کشف دنیا چیست؟ یا آخرین اطلاعات درباره گیاه‌شناسی، فیزیک یا مدیریت چیست؟ آنچه ما نیاز داریم این است که علم جدید چگونه فکر می‌کند و چگونه کار می‌کند.

**پس به نظر شما علمی فکر کردن، متفاوت از رد و بدل کردن اطلاعات است.**

کاملاً فرق می‌کند. البته در غرب یا زاین فاصله گردش اطلاعات با علمی فکر کردن خیلی زیاد نیست، ولی در ایران گردش آزاد اطلاعات یک چیز است و علمی فکر کردن یک چیز دیگر.

**آیا ما نیاز به پیشرفت و لزوم یادگیری تفکر علمی را احساس نکرده‌ایم؟**

هر دو هست، مثلاً زمانی احساس می‌کردیم این سینما، فارابی، ابوریحان بیرونی، رازی و... را داشته‌ایم. پس علم داشته‌ایم، ولی عقب افتاده‌ایم. پس اگر مقصداری اطلاعات جدید داشته باشیم موضوع حل می‌شود. این مربوط به دوران پهلوی است. در دوران قاجار، هنوز فکر می‌کردیم که از دیگران جلوتر هستیم، حتی فرهیختگان ما در دوران قاجار فکر می‌کردند که فیلسوفان غرب با فیلسوفان ما قابل مقایسه نیستند. در دوران پهلوی کمی این فکر تغییر کرد و به این نتیجه رسیدند که آن طور نیست و ما عقب افتاده‌ایم. اما گمان می‌کردیم زود عوض می‌شویم و محمدرضا شاه فکر می‌کرد که می‌توانیم پنج سساله به دروازه‌های بزرگ تمدن برسیم. هنوز هم این تفکر وجود دارد که اگر تکان بخوریم پنج پاده سال دیگر جزو کشور و صنعتی خواهیم بود. هنوز هم ما این طور فکر می‌کنیم، این ناشی از چند موضوع است؛ یکی اینکه دوره‌های علمی ما عقب تر است، یکی هم اینکه وقت نکریم صنعتی شویم. اشکال این جا است که تفکر علمی را فقط با آموزش می‌توان به جامعه یاد داد.

**پس هم باید تفکر جامعه عوض شود و هم تفکر سیاست‌گزاران و مدیران اجرایی.**

بله همگی باید دگرگون بشویم. بالاخره کشور به سمت تفکر علمی خواهد رفت و فرهیختگان علمی و سیاسی و اقتصادی باید آغاز کنند این راه باشند. باید به سوی درک دنیای مدرن برویم البته می‌گوییم درک دنیای مدرن، نه تأیید دنیای مدرن. چون دنیای مدرن هم مشکلاتی در درون خودش می‌یابد و ممکن است ما هم اشکالات بیشتری در آن ببینیم. لازم‌ه نقد دنیای مدرن، درک دنیای مدرن است. ابتدا باید در کش بعد بگوییم خوب است یا بد و بعد بیاییم برای خودمان تصمیم بگیریم. ما نه تنها دنیای مدرن را درک نکرده‌ایم،

بلکه نیاز به درک دنیای مدرن را هم احساس نکرده‌ایم. **درباره الگو شدن افراد برجسته دو دیدگاه وجود دارد: عده‌ای می‌گویند انسان‌های بزرگ باید الگو شوند تا دیگران و به خصوص جوانان راه بزرگی را از آنان بیاموزند و عده‌ای دیگر معتقدند الگو و قهرمان سازی یک بحث عوامانه متعلق به جوامع ابتدایی است و نباید در جامعه مدرن مورد توجه قرار گیرد.**

این سوال را به راحتی نمی‌توانم پاسخ بدهم، چون طوری دیگر به موضوع نگاه می‌کنم. اگر شخصی برای اشخاص یا گروهی دیگر الگو می‌شود خوب بگذارد بشود، ولی از دید من نباید اصرار کنیم که الگوسازی کنیم. منظور این است که الگوسازی نباید هدف باشد، ولی اگر خودبه‌خود افراد برجسته‌ای الگو می‌شوند نباید در برابر آن مقاومت کرد.

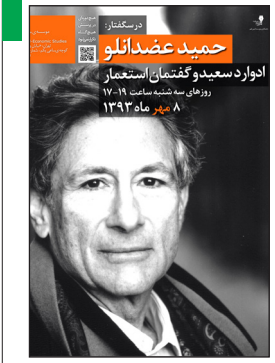
**«باید به سوی درک دنیای مدرن برویم البته می‌گوییم درک دنیای مدرن، نه تأیید دنیای مدرن. چون دنیای مدرن هم مشکلاتی در درون خودش می‌یابد»**

**یعنی به نظر شما نیازی به الگوسازی نیست؟**

به نظر من نیازی نیست. در هر دورانی اشخاص برجسته‌ای برای گروهی و البته نه همه، الگو شده‌اند و در آینده هم این اتفاق ادامه خواهد داشت. لاقلاً من موافق این نیستم که سیاست اداره کشور به این سمت برود که عده‌ای را الگو کرده و برای آن کار سرمایه‌گذاری کنند. مدیریت کشور باید در امور دیگری سرمایه‌گذاری کند، ولی جلوی الگو شدن افراد موفق را هم نگیرد. منظور این است که این فرآیند خودبه‌خود انجام می‌شود و نباید به شکل دستوری و تبلیغی روی آن کار کرد، یعنی کشور باید طوری مدیریت شود که افراد فرصت شکوفایی داشته باشند. در این فرصت شکوفایی، خودبه‌خود یک عده برجسته می‌شوند که به دلایل مختلف و شاید غیر قابل پیش‌بینی موفق می‌شوند و ممکن است الگو هم بشوند.

**برای ایجاد ان فضایی که به قول شما زمینه شکوفایی فراهم است چه باید کرد؟**

من نظر صریح و روشنی در این باره دارم و سعی کرده‌ام در هر موقعیت و هر جا بدهم آن را اجرا کنم. اشتباهی که دیگران می‌کنند این است که قالب تعریف می‌کنند و می‌گویند باید در فلان قالب رشد کرد تا به موفقیت رسید. اتفاقاً من اعتقاد دارم که وقتی برای شکوفایی فرد قالب تعیین می‌کنیم در واقع جلوی شکوفایی‌اش را می‌گیریم. پس قالب را باید کنار بگذاریم. از نظر من نظام آموزش و پرورش ما خود مانع شکوفایی است. شکی ندارم که آموزش و پرورش، جلوی



بعضی اوقات فردی با تصمیمی مخالفت می‌کند، فقط به این خاطر که این تصمیم را شخصی مانند شما گرفته‌است. کاش فقط این بود نوع تفکر برخی ها فقط اقتدار است. من وزیر یا معاون وزیرم، بنابراین این می‌گویم این اجرا شود و آن یکی لغو شود. فقط بحث بخشنامه نیست، نفس بخشنامه دادن هم باعث اشکال است. چون لحن دستوری دارد و مرتباً گوشزد می‌کند رییس کیست و مروتوس کیست. ما در دوره سلجوقیان زندگی نمی‌کنیم که خواجه نظام‌الملک در نظامیه بخشنامه می‌داد که فقه شیعیه درس ندهید و فقه سنت درس بدهید یا فقط علوم طبیعی در چهار چوب فقه تدریس شود. دیگر آن دوران نیست، اگر ما از دوران اوج فاصله گرفتیم، به خاطر همان دوران سلجوقی و نوع تفکرات آن دوران بود. ایران آن روز از چین تا مدیترانه گسترش یافته بود، ولی از سوی دیگر تفکر نابود شده بود. اینگونه بود که مغول‌ها آمدند و ایران را نابود کردند. اما دوره آل‌بویه قبل از عهد سلجوقیان این گونه نبود. عمده متفکران دوره طلایی اسلام متعلق به دوره آل‌بویه هستند. آل‌بویه، دوره روشنگری و روشنگری ورش بود و بعد از آن در دوره سلجوقی همه چیز نابود شد.

**شما که یک شخصیت علمی هستید و مدیریت هم داشته‌اید، به نظر شما راز موفقیت یک مدیر علمی در کار اجرایی چیست؟**

ببینید اینکه کسی کار علمی می‌کند لازم نیست حتماً مدیر خوبی هم باشد، چون اینها دو عرصه جدا هستند. من به مدیریت علاقه داشتم و لاقلاً فکر می‌کردم این کار را بلدم. البته قصد نداشتم وارد کار اجرایی شوم. یادم است با چند تن از همکاران در دانشکده صحبت می‌کردیم، یکی پرسید آیا می‌پذیرم معاون وزیر شوم و اگر نپذیرم چه می‌کنم؟ گفتم فکر نکرده‌ام، چون بعید می‌دانم چنین پیشنه‌هایی به من شود. یک هفته بعد کتر معین، وزیر وقت علوم، با من تماس گرفتند و گفتند این سمت را برای من خالی گذاشته‌اند، ابتدا گفتم نه. بعد گفتم فکر می‌کنم و ایشان به من وقت دادند. رفتم با همان دوستان مشورت کردم و آنها توصیه کردند که بپذیرم. سرانجام معاونت پژوهشی وزارت خانه را بپذیرفتم. من انتظار نداشتم که کار خاصی انجام بپذیرد. خلاف خیلی‌ها که وعده‌های آن چنانی می‌دهند من گفتم که آمده‌ام برخی ریگ‌ها را از جلوی پای پژوهشگران بردارم تا بتوانند راحت‌تر کار کنند. روزی هم که کارم در وزارت خانه تمام شد، احساس کردم بیش از آن چه فکر می‌کردم موفق بوده‌ام. چون انتظار واقع‌بینانه‌ای از خودم و شرایط نداشتم. توانستم موفق باشم.

**پس راز موفقیتتان این بود که واقع‌گرا بودید و حیطه خود را خوب می‌شناختید؟**

بله. هر جا را که نمی‌شناختم سعی کردم سر در بیآورم. از هر کس که توانستم مشورت گرفتم. مثالی در میان فیزیکدان‌ها رایج است که کسی که فیزیک را کامل می‌خواند و خوب آموزش می‌بیند روش تفکر انسانی را خوب یاد می‌گیرد. منظورم این است کسی که خوب فیزیک بخواند، ذهنش آماده است با هر مساله‌ای روبه‌رو شود. من ادا نمی‌کنم که فیزیک را خوب خوانده‌ام، ولی سعی کردم بفهمم و بدانم این طرز فکر مدرن که ریشه‌اش فیزیک است چیست. وقتی معاونت وزارت را به عهده گرفتم به این موضوع فکر می‌کردم که ریگ جلوی پهای محققان را برداریم تا بتوانند کارشان را بکنند. هر کس در دانشگاه خودش خوب می‌داند چه باید بکند، ولی نمی‌گذارند کار کنند. این موضوع باعث شد بیایم و من هم به این بینم تا بدانم چه خبر است و چه باید بکنیم. به همین خاطر مؤسسان بالاتر از دست من رفتم ولی کار مطالعاتی نکردم. بالاخره دنیا را دیده‌ام و همین هم می‌تواند در مطالعاتی باشد. شما با این هزینه، جلسه می‌گذارید که یکی از صد و هفتاد مورد را شناسایی کنید. خوب آن یک مورد هم تأیید شود و جلسات را حذف کنیم. هزینه این جلسات بیشتر از آن یک فرصت مطالعاتی است. مدتی تلاش کردم تا کتر معین و شورای نظارت را متقاعد کنم. بخشنامه را عرض کردیم و نظارت و تصمیم‌گیری را به دانشگاه واگذار کردیم، اما متأسفانه معاون وزیر قبلی با هم زمان بخشنامه قبلی را به دانشگاه ابلاغ کرد.

**شاید به دلیل لج و لجاج‌های باشد، مثلاً**

**تنها انسان، قدرت سوال کردن دارد**

پرش و پاسخ، اساس گفت‌وگوی بشر در همه دوره‌ها بوده است. این سوال، همواره پیش روی بشر بوده که آیا پرسش‌ش دارای اهمیت است یا پاسخ؟ سوال کننده در اولویت قرار دارد یا پاسخ‌دهنده؟ اما حقیقت این است که پرسشگر، دارای ارزش بیشتری است؛ آن هم پرسشگری که به معنای واقعی کلمه، پرسش می‌کند، یعنی در پی یافتن پاسخی برای نکته‌های مجهول و اساسی است. سوالاتی نظیر این کجاست؟ حیات و روح چیست؟ انجام چه خواهد شد؟ در غیر این صورت، پرسش‌های عادی روزمره، فاقد ارزش هستند. در موقعیتی که اغلب مردم گمان می‌کنند پاسخ‌دهنده نقش مهم‌تری از پرسشگر دارد، من بالعکس معتقدم که سوال کننده به واسطه ذهن فعالش، از نقش مهم‌تری برخوردار است. علاوه بر این، توجه به این نکته ضروری است که در میان همه موجودات هستی، تنها انسان است که قدرت سوال کردن دارد.

**فلسفه چیزی جز پرسش نیست**

اگر انسان در گفت‌وگو با خود علت رفتارهایش را صادقانه بررسی کند، پیشرفت می‌کند، اما متأسفانه انسان‌ها در این نوع گفت‌وگو نیز ریاکارانه عمل می‌کنند و بیش از هر کسی به خود دروغ می‌گویند در حالی که اگر با خود صادقانه رفتار کنند، بسیاری از رفتارها را انجام می‌دهند و از بسیاری دیگر، دوری می‌کنند. گفت‌وگو پرشش از خود، اصطلاحاً «خا مونولوگ» نامیده می‌شود که اگر بادیگران صورت گیرد، «دیالوگ» نام می‌گیرد، اما باید توجه داشت که مونولوگ معنادر دارد، چرا که وقتی انسان با خود گفت‌وگو می‌کند، هم در کسوت پرسشگر و هم در مقام پاسخ‌دهنده قرار می‌گیرد و می‌بینیم که در این نوع گفت‌وگو هم دیالوگ رخ می‌دهد. فکر کردن، گفت‌وگوی با خود است که نوعی دیالوگ محسوب می‌شود. به این ترتیب، اگر ما قادر به فهم دیالوگ باشیم و پرسش‌های اساسی کنیم، به فلسفه رسیده‌ایم و فلسفه چیزی جز پرسش نیست. در فلسفه، پرسش اهمیت دارد و پاسخ چندان مهم نیست و اگر هم جایگاهی داشته باشد، پاسخ نهایی وجود ندارد.

در مجموع است.



**گفتار**

**خرده‌اندیشه و پرسشگری**

غلامحسین ابراهیمی دینانی در نشست معرفی کتاب «خرده‌گفت‌وگو» که درس گفتارهای فلسفی او در کلاس درس است به بیان برخی از وجوه اندیشه و نگاه خود در خصوص اهمیت پرسش و پرسشگری و نقش آن در فلسفه پرداخت. وی در بخشی از سخنان خود به این نکات اشاره کرد:

**تنها انسان، قدرت سوال کردن دارد**

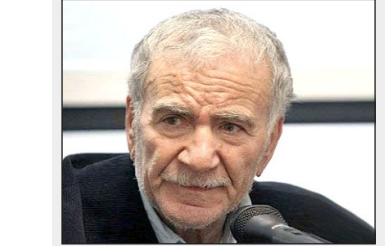
پرش و پاسخ، اساس گفت‌وگوی بشر در همه دوره‌ها بوده است. این سوال، همواره پیش روی بشر بوده که آیا پرسش‌ش دارای اهمیت است یا پاسخ؟ سوال کننده در اولویت قرار دارد یا پاسخ‌دهنده؟ اما حقیقت این است که پرسشگر، دارای ارزش بیشتری است؛ آن هم پرسشگری که به معنای واقعی کلمه، پرسش می‌کند، یعنی در پی یافتن پاسخی برای نکته‌های مجهول و اساسی است. سوالاتی نظیر این کجاست؟ حیات و روح چیست؟ انجام چه خواهد شد؟ در غیر این صورت، پرسش‌های عادی روزمره، فاقد ارزش هستند. در موقعیتی که اغلب مردم گمان می‌کنند پاسخ‌دهنده نقش مهم‌تری از پرسشگر دارد، من بالعکس معتقدم که سوال کننده به واسطه ذهن فعالش، از نقش مهم‌تری برخوردار است. علاوه بر این، توجه به این نکته ضروری است که در میان همه موجودات هستی، تنها انسان است که قدرت سوال کردن دارد.

**فلسفه چیزی جز پرسش نیست**

اگر انسان در گفت‌وگو با خود علت رفتارهایش را صادقانه بررسی کند، پیشرفت می‌کند، اما متأسفانه انسان‌ها در این نوع گفت‌وگو نیز ریاکارانه عمل می‌کنند و بیش از هر کسی به خود دروغ می‌گویند در حالی که اگر با خود صادقانه رفتار کنند، بسیاری از رفتارها را انجام می‌دهند و از بسیاری دیگر، دوری می‌کنند. گفت‌وگو پرشش از خود، اصطلاحاً «خا مونولوگ» نامیده می‌شود که اگر بادیگران صورت گیرد، «دیالوگ» نام می‌گیرد، اما باید توجه داشت که مونولوگ معنادر دارد، چرا که وقتی انسان با خود گفت‌وگو می‌کند، هم در کسوت پرسشگر و هم در مقام پاسخ‌دهنده قرار می‌گیرد و می‌بینیم که در این نوع گفت‌وگو هم دیالوگ رخ می‌دهد. فکر کردن، گفت‌وگوی با خود است که نوعی دیالوگ محسوب می‌شود. به این ترتیب، اگر ما قادر به فهم دیالوگ باشیم و پرسش‌های اساسی کنیم، به فلسفه رسیده‌ایم و فلسفه چیزی جز پرسش نیست. در فلسفه، پرسش اهمیت دارد و پاسخ چندان مهم نیست و اگر هم جایگاهی داشته باشد، پاسخ نهایی وجود ندارد.

**خداوند دارای حد نیست**

بنابر آیه «لَا تُسْئَلُ عَمَّا يُفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ»، انسان این حق را دارد تا در مورد وجود یا نبود خداوند پرسش کند، ولی حق سوال در مورد ماهیت خداوند را ندارد و این آیه، ناظر به پرسش ماهوی از خداوند است. زیرا انسان با حد و حدود در ارتباط است و به وسیله آن معنای محدودی در حالی که خداوند دارای حد نیست و وجودی غیرمتمنای دارد.



**نقد فلسفه در اداره جهان**

فلسفه در ادوار مختلف تاریخ، مخالفت‌ها بسیار داشته است. همان طوری که در مسیحیت و فیلسوفانی نظیر «گالیله» و «کپلر» مطرود شدند، در اسلام هم «سهروردی» و «عین‌القضات همدانی» اعدام شدند؛ حکم تکفیر این‌سینا پس از مرگش از سوی غزالی صادر شد و ملاحظراً هم سال‌های زیادی از عمر خود را در تبعید سپری کرد. بی‌گمان ریشه همه این تکفیرها و تبعیدها را اندیشه افرادی می‌توان یافت که پرسش را منع می‌کردند و قائل به این بودند که پاسخ همه مسائل را می‌دانند. این‌بندار، تفکری بی‌اساس است چرا که این فیلسوفان هستند که به جای سیاستمداران به گونه‌های نامرئی، دنیا را می‌گرداند و اگر آنها و پرسش‌هایشان نبود، عالم نمی‌چرخید.